

کارکرد تصریف در دو سوره قرآنی ناظر به داستان آفرینش در پرتو فراکارکرد متنی هلیدی

ابوالفضل حری*

مربی دانشکده علوم انسانی دانشگاه اراک، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۱۰/۱، تاریخ تصویب: ۸۸/۱۱/۱۴)

چکیده

این مقاله دو بخشی، کارکرد و هدفمندی تصریف در بیان را در سوره‌های ناظر به داستان قرآنی آفرینش در پرتو فراکارکرد متنی هلیدی بررسی و تحلیل می‌کند. در ابتدا، تصریف در بیان به منزله گستره‌ای از علم‌المعانی است و همبستگی آن با زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی مرور می‌شود. سپس، در اشاره به پیشینه نظری بحث، از الگوی آشنایی، میزان همدلی، زاویه دید و حفظ و تغییر موضوع نیز سخن به میان می‌آید. آنگاه ضمن اشاره به فراکارکرد متنی هلیدی، ساخت مبتدایی و ساختار اطلاعات گفتمان در آیات ناظر به داستان آفرینش، به ویژه در سوره‌های ص. و حجر بررسی شده و گفته می‌شود در این سوره‌ها، اطلاعات گفتمان به گونه‌ای کارآمد ساختاربندی شده‌اند که با این که معانی و برخی الفاظ آنها عیناً تکرار می‌شوند، نحوه‌ی ارایه اطلاعات کاملاً تازه و بدیع است و این همان تصریف قرآنی است: ارایه اطلاعات تکرارشونده به شیوه‌ای بدیع.

واژه‌های کلیدی: قرآن، تصریف در بیان، فراکارکرد متنی، ساخت مبتدایی، ساختار اطلاعات گفتمان، میزان همدلی، حفظ موضوع.

مقدمه

اصطلاح «تصریف در بیان»، جلوه‌ای بلاغی و اسلوبی بیانی است که از یک سو، جزو ویژگی‌های اعجاز زبانی و سبک‌شناختی قرآن محسوب و در گستره علم‌المعانی بررسی می‌شود و از دیگر سو، با فراکارکرد متنی هلیدی مورد نظر در تحلیل گفتمان و به ویژه، ساخت مبتدایی و ساختار اطلاعات گفتمان، متناظر است. با این که، برخی معانی و الفاظ قرآن در آیاتی از یک یا چند سوره عیناً تکرار می‌شوند، ساختار اطلاعات گفتمان قرآنی به گونه‌ای است که به دو یا چند بیان کاملاً تازه دامن می‌زند که به دلیل نبود واژه‌ای بهتر که افاده معنا کند؛ از آن به «تصریف در بیان» یاد می‌کنیم که البته اصطلاحی ابداعی است. واژه تصریف (از ریشه ص. ر. ف.) به معنای برگرداندن چیزی از حالتی به حالت دیگر یا تبدیل کردن آن به غیر خودش است (قرشی، ج. ۴: ۱۲۴) و واژه «بیان» نیز در معنای لغوی و نه بلاغی کلمه به کار رفته است. اصطلاح «تصریف در بیان»، در وهله نخست مفهوم «تکرار در بیان» را به ذهن متبادر می‌کند و گاه عده‌ای این دو را چنان به کار می‌برند که گویی یک مفهوم بیش نیستند؛ حال آن که، از حیث کارکرد از هم متمایز می‌نمایند. آنچه در این جا مهم است، این است که در قرآن فقط با تکرار معانی و الفاظ سر و کار نداریم، بلکه، با تصریف در بیان روبه روییم؛ یعنی با بیان معنای واحد به طرق گوناگون؛ به دیگر سخن، تصریف در بیان، چگونگی ساختار دادن به اطلاعاتی است که به ظاهر در گفتمان قرآنی، تکراری یا مسبوق به سابقه به حساب می‌آیند. در واقع، در گفتمان قرآنی بحث اصلی این است که قرآن چگونه از تکرار و/یا تصریف برای بیان آموزه‌ها و اندیشه‌های وحیانی بهره برده است؟ به نظر می‌رسد انواع تکرار معانی و به ویژه الفاظ در آیات و سوره‌های قرآنی، بار معنایی خوشایندی به ذهن متبادر نمی‌کند، اما قرآن بواسطه ساختار اطلاعات گفتمان در بطن فراکارکرد متنی، به گونه‌ای ظریف و کارآمد از تکرار بهره برده است که به تصریف یا چندگونگی بیان و نه تکرار در بیان، دامن زده است.

بحث و بررسی

پیشینه مرتبط با علم‌المعانی و فراکارکرد متنی در گفتمان قرآنی

به نظر می‌رسد زبان‌شناسی قرآنی با برخی مؤلفه‌های ساختاری و کارکردی زبان‌شناسی و/یا رتوریک غربی تناظر و همبستگی و از برخی جهات، تمایزات ماهوی و تبارشناختی دارد. برای نمونه، الکوآز (۳۸۰) معتقد است نمی‌توان سبک‌شناسی {اروپایی} را بر بلاغت عربی منطبق کرد، تا جایگزین آن شود، چون خاستگاه اولیه آن دو متفاوت است. با این حال، می‌توان

ویژگی‌های فصاحت و بلاغت قرآنی (شامل معانی، بیان و بدیع) را با برخی مؤلفه‌های ساختاری و کارکردی زبان‌شناسی اروپایی متناظر دانست. برای نمونه، بخشی از علم‌المعانی که با انتخاب الفاظ و چینش عبارات در قالب سامانمند گزاره‌ای فصیح و بلیغ سر و کار دارد، با نحو، یعنی چگونگی اتصال واژگان در ایجاد جملات و قواعد مربوط به ترتیب و روابط واژگان و معنا آفرینی بواسطه ساختار واژگان یک جمله در زبان‌شناسی اروپایی، متناظر است. بخشی دیگر از این علم که به مخاطب و موقعیت/مقام (context) بستگی دارد، در حیطه کاربردشناسی (pragmatics) و حتی گفتمان‌کاوی/مقال‌شناسی (discourse analysis) بررسی می‌شود. از این رو، از علم‌المعانی به معناشناسی نحو (semantics of syntax) نیز یاد می‌کنند. از این رو، در معانی، دربارهٔ ارکان اصلی و فرعی کلام از مسندالیه و مسند گرفته تا تقسیم کلام به خبری و انشایی، اهداف اصلی و فرعی متکلم، تقسیم کلام خبری به خبر ابتدایی، کلام طلبی و کلام انکاری و خبر انشایی به امر، نهی، استفهام، تمنی، ندا و غیره، بحث می‌کنند. نکتهٔ شگفت این که به نظر می‌آید این مسایل جملگی با مباحث زبان‌شناسی نوین و به ویژه در زبان‌شناسی نقش‌گرای مایکل هلیدی (۱۹۸۵، ۱۹۹۴: ۲۰۰۲) هماهنگی و همخوانی نسبتاً دقیق دارد، چرا که در زبان‌شناسی نقش‌گراست که دربارهٔ نقش‌ها و کارکردهای زبان که هلیدی آنها را فراکارکرد (metafunctions) می‌نامد، و نیز دربارهٔ ساخت مبتدایی و ساختار اطلاعات گفتمان (structure of discourse information) سخن به میان می‌آید. بحث ساخت مبتدایی/مبتداسازی و نیز تقدیم و تأخیر مبتدا و خبر، از جمله مواردی است که در بحث علم‌المعانی قرآنی مطرح می‌شود. پژوهشگران غربی و عربی بسیاری دربارهٔ ویژگی‌های بلاغی قرآن سخن به میان آورده‌اند. کتاب الکواز (۲۵) شاید از جمله جدیدترین کتب ترجمه شده به زبان فارسی باشد که اعجاز بلاغی قرآن را به طور مبسوط بررسی و تحلیل کرده است. ساکایدانی و شیوب نیز از میان پژوهشگران غربی مباحث قرآنی را از دیدگاه تحلیل گفتمان و ساختار اطلاعات قرآن بررسی کرده‌اند. برای نمونه، شیوب (۲۰۷-۲۱۰) ابتدا طرح‌واره‌ای ساده از قانونی‌سازی و مبتداسازی در زبان عربی کلاسیک ارائه داده و در نهایت، این فرضیه را مطرح می‌کند که واژه‌گزینی (word order) مهم‌ترین عاملی است که تعیین می‌کند، کدام بخش جمله فعلیه در کانون توجه (یعنی در حکم مبتدا) قرار دارد. شیوب عوامل دیگر، از جمله مضاعف‌سازی ضمیر (pronoun reduplication)، تأکیدسازی با آن و غیره را چندان در مبتدا سازی دخیل نمی‌داند. جیگاره (۱۱۲) در مقاله «اسلوب‌های تأکید در قرآن»، این اسلوب‌ها را زیر سه دسته کلی جای داده و برای هر یک مواردی را بر می‌شمرد: تأکید اسناد؛ تأکید مسند و

تأکید مسندالیه. البته همان‌گونه که پیداست مواردی از تأکیدها به ویژه تأکید به واسطه ضمیرها، اسامی معرفه، نکره و مفعول‌ها و غیره، همان مواردی‌اند که ساکایدانی نیز بدان‌ها اشاره می‌کند. نکته گفتنی این است که جیگاره بر خلاف ساکایدانی (۵۶)، فقط اسلوب‌های تأکید را فهرست کرده و در صدد بر نمی‌آید که این تأکیدها را از نظر زبانی، بیانی و گفتمانی تحلیل کند. آریل بلاش (در وانزبرو، ۱۹۸۸) نیز در فصل اول کتاب *مطالعاتی در باب نحو و معناشناسی زبان عربی*، که وانزبرو آن را مرور می‌کند، کاربردهای مضاعف‌سازی ضمیر برای مبتداسازی و تعادل‌سازی را بحث می‌کند. ساکایدانی در مقاله خود با عنوان «همبستگی میان عبارات اسمیه معرفه و صیغه‌های فعلی در متون روایی قرآن»، برای بررسی ساختار اطلاعات گفتمان چند الگو ارائه می‌دهد. از آن جمله است: *سلسله مراتب آشنایی (givenness hierarchy)*. سلسله مراتب آشنایی از جمله الگوهای نظری است که اقلام زبانی را در سطح خرد-ساختار بررسی می‌کند؛ از جمله اقلام زبانی در سطح خرد-ساختار، گروه‌های اسمی (noun phrase) و حیطه‌های مربوط بدان است. الگوی سلسله مراتب آشنایی که ساکایدانی آن را از گوندل و همکاران (۷۸) به عاریه می‌گیرد، ساختار اطلاعات را در قالب جمله و در سطح نحو بررسی می‌کند. در این الگو درباره نحوه آشنایی خواننده با اطلاعات متن بواسطه معرفه‌سازها و ساخت‌های ضمیرگونه بحث می‌کند؛ این که گویندگان/ نویسندگان از کجا می‌دانند که کدام شکل مناسب معرفه‌ها را برای اشاره به موضوعی خاص به کار ببرند و شنوندگان/ خوانندگان از کجا می‌دانند که چگونه مصداق مورد نظر معرفه‌ها را تشخیص دهند؟ الگوی سلسله مراتب آشنایی خواننده با اطلاعات بواسطه معرفه‌ها، به طور سراسر با میزان همدلی (empathy degree) گوینده با خواننده در ارتباط است که خود با زاویه دیدی که گوینده اطلاعات را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، تناظر دارد و زاویه دید نیز در سطح گستره گفتمان (span of discourse) با ساخت مبتدایی و ساخت اطلاعات گفتمان در بطن فراکارکرد متنی هلیدی متناظر است که در زیر بدان اشاره می‌کنیم. از دیگر سو، قاعده حفظ موضوع (topic maintenance) از جمله مباحثی است که در سطح گستره گفتمان مطرح می‌شود. موضوع، فرد یا موجودی است که در گستره گفتمان نقش اساسی دارد. در زبان‌شناسی، موضوع (که از آن به مبتدا theme هم یاد می‌کنند)، بخشی از پاره‌گفته است که درباره‌اش صحبت می‌شود و گزاره‌ای که درباره موضوع صحبت می‌کند، خبر (rheme) نام دارد. موضوع می‌تواند، فاعل یا مفعول فعل باشد اما همیشه حکم مبتدا را دارد یعنی در صدر می‌نشیند. موضوع، از تکرار جلوگیری می‌کند و در بسیاری زبان‌ها از جمله عربی و فارسی، ضمیر و انواع آن همین کارکرد را دارند.

موضوع/ مبتداسازی نیز نشان می‌دهد که چه بخشی از جمله حامل بیش‌ترین اطلاعات است و چه کسی این اطلاعات را ارائه می‌دهد. هیندز (در ساکایدانی، ۶۱) قاعده حفظ موضوع را متشکل از عناصر زیر می‌داند: الف) مشارک معرفی می‌شود؛ ب) مشارک با عبارت اسمیه مبتداء شده، خطاب قرار می‌گیرد؛ ج) مشارک از عبارت اسمیه محذوف است، اما بدان اشاره می‌شود. وقتی مبتداء، موضوعیت خود را در متن حفظ می‌کند، از آن به قاعده حفظ موضوع یاد می‌کنند. موضوع معمولاً به واسطه معارف یا ضمائر موضوعیت خود را حفظ می‌کند. تغییر در معارف و ضمائر، تغییر در زاویه دید را پیش آورده و میزان همدلی گوینده یا خواننده را تغییر می‌دهد. تغییر در زاویه دید نیز موضوع را تغییر می‌دهد. در واقع، ساخت مبتدایی از جمله عوامل تغییر زاویه دید و میزان همدلی است.

مفهوم فراکارکرد از نگاه هلیدی

الگوی هلیدی (۱۹۸۵، ۱۹۹۴ و ۲۰۰۴) بر اساس دستور زبان نقش‌گرا قرار دارد. دستور نقش‌گرا به این معناست که هلیدی زبان را نظامی معنایی، یعنی نظامی برای بیان معنا در نظر می‌گیرد. هلیدی نظام معنایی، یک زبان طبیعی را به تعدادی مؤلفه مجزا، یعنی انواع مختلف توان معنایی (meaning potential) تقسیم می‌کند. این توان‌های معنایی با کلی‌ترین کارکردهای زبان که هلیدی آن‌ها را فراکارکردها (meta-functions) می‌نامد، در ارتباط اند: از جمله فراکارکردهای اندیشگانی (ideational)، بینافردی (interpersonal) و متنی (textual). فراکارکرد متنی، کاربرد زبان برای تولید متون گفتاری یا مکتوب است. این فراکارکرد، معناهای دو کارکرد دیگر را در بافتی واقعی به هم پیوند می‌زند. در اینجا، «نظام معنایی به گوینده اجازه می‌دهد که معنا را به منزله متن ساختاردهی و هر عنصر را به منزله تکه‌ای از اطلاعات سامان‌بندی کرده و به طرزی دلالت‌آور با آنچه پیش‌تر بیان شده است، مرتبط کند» (همان). در واقع، در این فراکارکرد از این مفهوم سخن به میان می‌آید که تا چه میزان بند و نوع چینش بندهای متن به شکل‌گیری متن یاری می‌رساند. در حقیقت، فراکارکرد متنی از این مسأله سخن به میان می‌آورد که چه چیزی چگونه گفته می‌شود یعنی، چگونه نویسنده یا گوینده خواننده را به سمت ادراک روابط میان بندها سوق می‌دهد. هلیدی (۱۵۴) روابط میان بندها را به دو گونه درونی و بیرونی تقسیم می‌کند. روابط بیرونی بند را زیر عنوان انسجام (cohesion) بررسی می‌کنند و عوامل انسجامی که پاره‌های مختلف متن را به هم می‌پیوندند، به خواننده یا شنونده در ادراک متن یاری می‌رسانند. برخی عوامل انسجامی عبارتند از ارجاعات (درونی،

بیرونی، پس رو (anaphora)، پیش رو (cataphora)، ضمائر اشارت‌نگری (deictic pronouns)، ضمائر فردی، حروف تعریف، صفات به جای اسم و غیره. برخی از این عوامل از جمله ضمائر با عبارات اسمیه معرفه یا معارف دستور زبان عربی متناظر است. روابط درونی متن، به ساختار موضوعی (مبتدا و خبر) و ساختار اطلاعات گفتمان تقسیم می‌شود. در واقع، فراکارکرد متنی، از یک سو، ساخت مبتدایی یعنی میزان و چگونگی ساختار دادن به اطلاعات را (از جانب گوینده)، و از دیگر سو، ساخت اطلاع‌دهندگی، یعنی میزان کهنه و نو بودن اطلاعات (از جانب گیرنده) و ارتباط میان اطلاعات ارایه شده و سایر اطلاعات گفتمان را مشخص می‌کند. همانگونه که هلیدی (۲۰۰۲) می‌گوید، «ساختار اطلاع‌دهندگی، خواننده محور و ساخت مبتدایی، گوینده محور است» (۹۳). از جمله شیوه‌های سامان دادن به اطلاعات در جمله، یکی هم مبتداسازی است که در آن هر بند/ جمله به دو گروه مبتدا و گروه خبر تقسیم می‌شود. در مبتداسازی، سازه‌ای از جمله، به آغاز جمله تغییر مکان می‌دهد و در حکم «نقطه عزیمت پیام» (هلیدی ۱۹۹۴: ۶۴) اطلاعاتی تازه را در اختیار شنونده قرار می‌دهد. به باور هلیدی (ابراهیمی ۴۸)، مبتدا همیشه در ابتدای بند قرار می‌گیرد و آنچه بلافاصله بعد از مبتدا می‌آید، خبر نام دارد. هلیدی (همان ۳) مدلل می‌سازد مبتدا دست راست‌ترین سازه‌ای است که نقطه شروع پیام است، مشروط بر این که آن سازه، شرکت‌کننده، ادات موقعیتی و/ یا فعل اصلی باشد. از نظر پرینس (میرعمادی ۱۱)، در مبتداسازی، یک گروه اسمی (غیرمنادایی)، {عبارت حرف اضافه‌ای و/ یا گروه قیدی} به ابتدای جمله پیشایند می‌شود و در بطن جمله، نشانه‌ای از خود بر جای می‌گذارد که با آن هم مرجع است. به زعم فیرباس (پهلوان نژاد ۳) خبر، هسته اصلی پاره‌گفته است و ارتباط را تداوم می‌بخشد و مبتدا، نقش ساختاری مهم در سازماندهی به متن دارد. به نظر می‌آید در داستان آفرینش در سوره‌های ص. و حجر ساخت مبتدایی به صورت خطی گسترش یافته است که در زیر بدان اشاره خواهیم کرد. البته، این مباحث در بلاغت عربی نیز مطرح می‌شوند. برای نمونه، مبحث تقدیم و تأخیر در بلاغت عربی از همین پیشایند و/ یا پسایند شدن مبتدا و خبر بحث می‌کند که در الکواز به تفصیل آمده است. در واقع، الکواز درباره علل تقدیم و تأخیر مبتدا و خبر از لحاظ بلاغی بحث می‌کند که در جای خود تأمل برانگیز است. در مجموع، در قرآن نیز از مبتداسازی به طرز کارآمد برای نحوه انتخاب و چینش ساختار اطلاعاتی و میزان کهنه و نو بودن اطلاعات استفاده شده است. بحث دیگر که در کارکرد متنی مطرح می‌شود، ساختار اطلاعات گفتمان است.

ساختار اطلاعات گفتمان

در تحلیل گفتمان، ساختار اطلاعات به شکل پاره‌گفته (utterance) مطرح می‌شود و آنچه در پاره‌گفته نقش اساسی دارد، برقراری ارتباط میان فرستنده و گیرنده است. در واقع، پاره‌گفته‌ای که میان فرستنده و گیرنده مبادله می‌شود، حکم پیام را دارد و همان گونه که کوتشی (۱۹۸۷) نیز معتقد است؛ گویندگان زبان برای آن که پیام خود را به طرز کارآمد به مخاطب انتقال دهند، سعی می‌کنند ساختاری را به کار برند که مخاطب آن را به درستی دریافت کند؛ طبیعی است که گویندگان تلاش می‌کنند با برجسته و نشان دار کردن برخی کلمات یا گروه واژگان و با بسته‌بندی کردن (packaging) پیام در واحدهایی با اندازه‌های مختلف، این مهم را انجام دهند. مخاطب نیز کلمات و گروه واژگان را به همان گونه که گوینده ارائه داده، دریافت کرده و پاره‌گفته را بر اساس تقسیم‌بندی واحد زبانی به پاراگراف‌ها، پاراگراف‌های فرعی، جملات، بندها، عبارات و غیره، تعبیر خواهند کرد. از این رو، پیام بر سر زبان آمده گوینده و دریافت شده از سوی مخاطب، ساختاری دارد که می‌توان آن را بر حسب اهمیت اطلاعات و مرزهای میان واحدهای زبانی مرتب کرد؛ از این ساختار عموماً به ساختار اطلاعات گفتمان یاد می‌کنند (همان). این ساختار، مقوله‌های گوناگون دارد: گاه بر حسب جمله و گاه گفتمان بررسی می‌شود. نکته گفتمانی این است که ساختار اطلاعات گفتمان در دستور زبان عربی و زبان انگلیسی (که رویکرد غالب این جستار است) تا حدودی با هم فرق می‌کند که همین امر تفاوت‌ها و اختلافاتی را در پی می‌آورد که در این مقاله فرصت نیست بدان‌ها اشاره کنیم. از جمله تفاوت‌ها یکی این است که ساختار اطلاعات در دستور زبان رایج عربی، به طور عمده در سطح جمله و در حیطه‌های نحو و معناشناسی زبان مطرح می‌شود. به دیگر سخن، نحو زبان عربی، جمله را به فعلیه (که با فعل آغاز می‌شود) و اسمیه (که با اسم در قالب نهاد و گزاره و/ یا مبتدا و خیر آغاز می‌شود)، تقسیم می‌کند. از دیگر سو، در سطح کاربردشناسی و گفتمان (که بطور عمده در بلاغت عربی رواج دارد)، ساختار اطلاعات نه در قالب جمله، بلکه به شکل پاره‌گفته (utterance) مطرح می‌شود و آنچه در پاره‌گفته نقش اساسی دارد و در نحو و معناشناسی بدان پرداخته نمی‌شود، برقراری ارتباط (communication) میان فرستنده و گیرنده است. از این نظر، پاره‌گفته، به مبتدا (theme)، حالت گذرایی (transitional zone) و خیر (rheme) تقسیم‌بندی می‌شود. در واقع، در سطح گفتمان، ساختار اطلاعات در حکم پاره‌گفته، به مبتدا/ عنصر آشنا (theme) و خیر/ عنصر ناآشنا (rheme) تقسیم‌بندی می‌شود. مبتدا (که از آن به موضوع (topic) هم یاد می‌کنند)،

بخشی از پاره گفته است که درباره‌اش صحبت می‌شود (عنصر آشنا) و گزاره‌ای که درباره مبتدا صحبت می‌کند، خبر نام دارد (عنصر ناآشنا). در صرف و نحو زبان عربی، مبتدا، اسمی است که در ابتدای جمله اسمیه می‌آید و مرفوع است و خبر، کلمه یا کلماتی است که بعد از مبتدا می‌آید و مرفوع است. خبر یا مفرد است یا خبر جمله فعلیه و یا جار و مجرور (شبه جمله). در هر حال، نحوه‌ارایه ساختار اطلاعات در قالب جمله (نحو)، گزاره (معناشناسی) و پاره گفته (گفتمان)، پای مفاهیمی اساسی را به میان باز می‌کند. از آن جمله است مفاهیم کانونی‌سازی (focusing)، موضوع (topic) و مبتداسازی (topicalization) (ر. ک به بالا). این مفاهیم به تعبیری، نحوه‌جایگیری اطلاعات و میزان اهمیت داشتن و نداشتن اطلاعات را تبیین می‌کنند. در واقع، در گفتمان قرآنی (که از سطح نحو و معناشناسی صرف فراتر می‌رود و علم بلاغت را در بر می‌گیرد)، اطلاعات (در قالب مضامین) فقط تکرار نمی‌شوند، بلکه نحوه‌ارایه آنها از سوره‌ای به سوره دیگر فرق می‌کند و داستان قرآنی آفرینش که به نوعی در سوره‌های ص. و حجر تکرار شده، مصداق بارز این امر است.

تصریف/ ساختار اطلاعات گفتمان در سوره‌های ناظر به داستان آفرینش در پرتو فراکارکرد متنی

همان‌گونه که گفتیم، آفرینش انسان در سوره‌های مختلف قرآن تکرار شده است. از میان این سوره‌ها به آیات ۷۱-۸۵ سوره ص و ۲۶-۴۳ سوره حجر اشاره می‌کنیم. در این آیات، مضمونی واحد (داستان آفرینش انسان و ابلیس و سرکشی او) به دو گونه مختلف از حیث عبارت‌پردازی و نحوه‌ارایه اطلاعات، بیان می‌شود.

ترجمه آیات ۷۱-۸۵ سوره ص

آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خواهم آفرید. (۷۱) پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده‌کنان برای او [به خاک] بیفتید». (۷۲) پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند. (۷۳) مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (۷۴) فرمود: «ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری‌جویانی؟» (۷۵) گفت: «من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای». (۷۶) فرمود: «پس، از آن [مقام] بیرون شو، که تو رانده‌ای. (۷۷) و تا روز جزا لعنت من بر تو باد». (۷۸) گفت: «پروردگارا،

پس مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده». (۷۹) فرمود: «در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی، (۸۰) تا روز معین معلوم». (۸۱) [شیطان] گفت: «پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم، (۸۲) مگر آن بندگان پاکدل تو را». (۸۳) فرمود: «حق [از من] است و حق را می‌گویم: (۸۴) هرآینه جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند، از همگی‌شان، خواهم انباشت» (۸۵).

ترجمه آیات ۲۶-۴۳ سوره حجر

و در حقیقت، انسان را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، آفریدیم. (۲۶) و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی‌دود خلق کردیم. (۲۷) و [یاد کن] هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، خواهم آفرید. (۲۸) پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید. (۲۹) پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند، (۳۰) جز ابلیس که خودداری کرد از این که با سجده کنندگان باشد. (۳۱) فرمود: «ای ابلیس، تو را چه شده است که با سجده کنندگان نیستی؟» (۳۲) گفت: «من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، آفریده‌ای، سجده کنم.» (۳۳) فرمود: «از این [مقام] بیرون شو که تو رانده شده‌ای. (۳۴) و تا روز جزا بر تو لعنت باشد. (۳۵) گفت: «پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده.» (۳۶) فرمود: «تو از مهلت یافتگانی، (۳۷) تا روز [و] وقت معلوم.» (۳۸) گفت: «پروردگارا، به سبب آن که مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت، (۳۹) مگر بندگان خالص تو از میان آنان را.» (۴۰) فرمود: «این راهی است راست [که] به سوی من [منتهی می‌شود]. (۴۱) در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند، (۴۲) و قطعاً وعده‌گاه همه آنان دوزخ است، (۴۳)

داستان آفرینش در سوره ص با کلام مستقیم خداوند خطاب به فرشتگان آغاز می‌شود. زاویه دید سوم شخص است و خداوند خود را با فعل «قال» معرفی می‌کند که نوعی التفات است:

اذ قال ربُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ (۷۱)

در سوره حجر آیات ۲۶-۲۷، خداوند ابتدا موجزوار داستان آفرینش انسان را از گل بدبو و آفرینش ابلیس را از آتش معرفی می‌کند:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ (۲۶) وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ

این گونه معرفی موجزوار، خواننده را با فضای اصلی داستان و البته تقابل خاک و آتش و بالطبع، انسان و جان، آشنا می‌کند. در این آیات، داستان تقابل انسان و جان، به منزله داستانی کوتاه، دارای صحنه‌پردازی (exposition)، آغاز، کنش خیزان (rising action)، نقطه اوج، کنش افتان (falling action) و گره‌گشایی است. خواننده، موجزوار با اشخاص اصلی (الانسان و الجان) که هر دو معرفه به «ال» شده‌اند، و نوع شخصیت آن دو (گل بدبو و آتش) آشنا می‌شود. در آیه ۲۷، «الجان» در حکم اسم معرفه به «ال»، نقش مبتدا را دارد که ضمیر متصل پس رو (anaphora) «ه» در «خلقناه»، نشانی از آن است. در این آیه، خبر عبارت است از «خلقناه مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ». خداوند برای آفرینش انسان و الجان، از ضمیر جمع استفاده کرده است. این امر و برابری تعداد واژگان در دو آیه، نشان می‌دهد که خداوند در آفرینش انسان و الجان هیچ تمایزی قایل نشده است. این امر بدان معناست که آن دو در آفرینش یکسانند و از این حیث هیچ برتری بر یکدیگر ندارند. این در حالی است که در عین برابری در آفرینش، الجان طغیان می‌کند. نکته جالب دیگر این که، خداوند ابلیس را پیش از طغیان، الجان خطاب می‌کند و شاید به تعبیری بتوان عنوان کرد که مبتدا شدن او نیز به نوعی دلیل بر اهمیت مقام او پیش از طغیانگری است. نکته دیگر این است که در این دو آیه، خداوند از فعل ماضی «خلقنا» استفاده می‌کند، بدین معنی که آفرینش هر دو به پایان آمده است. این امر نشان می‌دهد که بر خلاف خط سیر منطقی و گاهشمارانه، داستان آفرینش از پایان آغاز می‌شود. در واقع، ابتدا نتیجه و پایان داستان می‌آید و بعد آغاز داستان ذکر می‌شود. معرفه بودن «انسان» و «جان» به «ال» نیز به همین دلیل است، چرا که در آغاز داستان که در آیه ۲۸ سوره حجر آمده است، انسان و الجان به صورت اسم نکره «بشر» و اسم عَکَم «ابلیس» آمده است. همینجا گفتنی است که شیوه پایان به اول، از جمله شیوه‌های داستان‌پردازی قرآن است. ظاهراً پایان داستان آفرینش انسان و الجان، آغاز کشمکش و تقابل میان آن دو است. باری، از آیه ۲۸ به بعد، داستان آفرینش به موازی داستان آفرینش در سوره ص به پیش می‌رود. در سوره حجر، پس از معرفی کلی فضا و اشخاص، جزییات داستان ذکر می‌شود. همان گونه که گفتیم درست است که خداوند در مقام گوینده، مضمونی مشترک را در این دو سوره بیان می‌کند؛ ولی نحوه آرایه اطلاعات به گونه‌ای است که گویی خواننده در مقام گیرنده، جزییات تازه‌تری را از داستان آفرینش می‌شنود. آغاز هر دو سوره چنین است:

اذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (۷۱)

وَ اذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلۡصَالٍ مِّنْ حَمَیۡمٍ مَّسۡنُوۡنٍ (۲۸)

عبارات آغازین داستان آفرینش در دو سوره یکسان است؛ با این حال، در سوره حجر، به نوع طین اشاره شده است: گلی سیاه و بدبو. نکته دیگر این که، داستان آفرینش در سوره ص کلی تر و در سوره حجر با جزئیات بیش تر ذکر شده است. زوج آیات ۷۲-۷۳ و ۲۹-۳۰، عیناً در دو سوره تکرار شده‌اند:

فَاِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِیۡ فَقَعُوۡا لَهٗ سٰجِدِیۡنَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُۥمْ اَجْمَعُوۡنَ (۷۳)

فَاِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِیۡ فَقَعُوۡا لَهٗ سٰجِدِیۡنَ (۲۹) فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُۥمْ اَجْمَعُوۡنَ (۳۰)

درست است که آیات یکسانند، اما هر یک از این آیات در بافت سوره و در مجاورت آیات پیشین و پسین، بار معنایی تازه می‌یابند.

اَلَاۤ اِبْلِیۡسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِیۡنَ (۷۴)

اَلَاۤ اِبْلِیۡسَ اَبٰی اَنْ یَّكُوۡنَ مَعَ السَّٰجِدِیۡنَ (۳۱)

در این دو آیه، مضمون اصلی، سرکشی ابلیس است اما به دو گونه مختلف عبارت‌پردازی شده است. آیه ۷۴ سوره ص به صفت کبر و بزرگ‌بینی ابلیس اشاره می‌کند و به این که همین ویژگی او را در زمره کافران قرار می‌دهد. در آیه ۳۱ سوره حجر، به صفت سرکشی ابلیس اشاره می‌شود و این که، این سرکشی او را از سجده بر آدم باز می‌دارد. در آیه ۳۴ سوره بقره، به این دو صفت ابلیس، در یک آیه اشاره می‌شود:

وَ اذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوۡا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوۡا اِلَّاۤ اِبْلِیۡسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِیۡنَ (۳۴)

در واقع، در این آیه و در آیات ۳۰-۳۹ سوره بقره، به داستان آفرینش انسان و سرکشی ابلیس با عبارت‌پردازی‌ای کاملاً گوناگون اشاره شده است. در مجموع، ضرباهنگ کلام، طول آیات و ایقاعات کند و سنگین این آیات کاملاً با فضای سوره بقره و مقتضیات آن هماهنگ است حال آن که، طول آیات و موسیقی کلام در آیات سوره ص و حجر تندتر و سریع تر می‌شود و خواننده با ضرباهنگ و ریتم تندتری، شاهد مبادلات کلامی میان خداوند با فرشتگان و ابلیس است. به دیگر سخن، با این که مضمون این سوره‌ها یکسان است و حتی عبارات و آیاتی، عیناً در سوره‌ها تکرار شده است، نحوه ارایه اطلاعات و چینش اقلام زبانی به گونه‌ای است که پدیده تکرار را از حالت ملال آور به پدیده‌ای جذاب و تامل برانگیز (یعنی تصریف در بیان) بدل می‌کند. در زوج آیه بعدی، پرسش خداوند از ابلیس به دو گونه متفاوت آمده است:

قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵)
 قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا لَكَ اَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲)

در آیه ۷۴ سوره ص، ابلیس در مقام مشارک (participant) و به صورت اسم علم («ابلیس») معرفی و/یا معرفه شده و از کبر ابلیس نیز سخن به میان می‌آید؛ کبر ابلیس مضمون اصلی آیه است و بدیهی است که آیه بعد (۷۵) نیز حفظ مضمون کرده و کبر ابلیس را دلیل سجده نکردن او معرفی می‌کند. در این آیه، مشارک به صورت اسم معرفه («ابلیس») معرفی دوباره شده و در مقام مبتدا، مورد خطاب خداوند قرار می‌گیرد. در ادامه آیه، ابلیس در مقام مبتدا در ضمیر متصل مفعولی «ک» در «منعک»، ضمیر منفصل تو در «تسجد» مستتر می‌شود اما به هر حال، مبتدا بودگی یا موضوعیت خود را حفظ می‌کند. در آیه ۳۱ سوره حجر نیز، ابلیس، در مقام اسم علم، مبتدای آیه است و در ادامه آیه، موضوعیت خود را در «ابی» و «یکون» حفظ می‌کند. در آیه ۳۲ نیز موضوع/مبتدای اصلی ابلیس است که موضوعیت خود را به واسطه ضمیر «ک» در «لک» و ضمیر منفصل فاعلی تو در «تکون» حفظ کرده است. در آیه ۷۵، اطلاعاتی جدید (new information) به خواننده ارائه می‌شود: این که چرا ابلیس آنچه را خداوند خود با دستان خود «به نشانه قدرت و/یا به کار بستن اهتمام تمام» در نگاه مفسر المیزان (موسوی همدانی، ج. ۱۷: ۳۴۳) خلق کرده است، سجده نمی‌کند. این اطلاعات بنابر بافت سوره حجر از خواننده دریغ شده است و خواننده با خواندن آیه ۷۵ سوره ص، اطلاعات تازه ای درباره سجده نکردن ابلیس به دست می‌آورد و به تعبیری داستان تقابل انسان و ابلیس، شاخ و برگ بیش‌تری پیدا کرده و خلاءها و فواصل موجود در داستان آفرینش پر می‌شوند. زوج آیه بعدی:

قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶)
 قَالَ لَمْ اَكُنْ لَاسْجُدْ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ (۳۳)

این دو آیه، پاسخ یکسان ابلیس را به دو گونه متفاوت و با دو عبارت پردازی گوناگون ساخت‌بندی می‌کند. در آیه ۷۶ سوره ص، ابلیس با تأکید بیش‌تری اظهار می‌کند که از انسان برتر است، چرا که خداوند او را از آتش آفریده و انسان را از گل. در این آیه نیز به نظر می‌آید، ابلیس در مقام مشارک که با ضمیر منفصل فاعلی «انا» معرفی می‌شود، مبتدای اصلی آیه است و این البته با آیات پیشین همین سوره نیز همخوانی دارد. در واقع، خواننده در این آیه، از زاویه دید ابلیس به ماجرا می‌نگرد؛ از این رو، ابلیس ابتدا به جنس خود که از آتش است و سپس به جنس انسان که از گل است، اشاره می‌کند. اما در آیه ۳۳ سوره حجر، ابلیس پاسخی

مشابه آیه ۷۶ سوره ص را با عباراتی متفاوت و در حقیقت متناسب با بافت آیات پیشین ارایه می‌دهد. در این سوره (همان گونه که در آیات پیشین دیدیم)، به نوع گلی که انسان از آن آفریده شده (حَمًا مَسْنُونًا) اشاره می‌شود. بدیهی است که ابلیس نیز در پاسخ به پرسش خداوند به همین ویژگی گِل اشاره می‌کند و دلیل طولانی شدن ضرباهنگ آیه نیز به همین دلیل است. نکته مهم دیگر این است که ابلیس در پاسخ خود به سجده نکردن به بشر نیز اشاره می‌کند و نیک می‌دانیم که در آیات پیشین، سجده کردن بر انسان، مضمون اصلی آیات به شمار می‌آید. همین امر تناسب پاسخ ابلیس را با بافت آیات پیشین نشان می‌دهد. نکته سوم این است که ابلیس بر خلاف پاسخ خود در آیه ۷۶ سوره ص، انسان را با اسم عام «بشر» خطاب می‌کند. این خطاب مبین دو نکته است. یکی، این که انسان را با همان کلامی خطاب قرار می‌دهد که خداوند در آیات پیشین خطاب کرده بود: «انی خالق بشر». در آن آیات خداوند امر فرموده جملگی فرشتگان، بشری را که او خود خلق کرده، سجده کنند. در این آیه، ابلیس می‌پرسد که آیا باید «بشری» را که خداوند از گل بدبو آفریده، سجده کند؟ به دیگر سخن، او هرگز چنین بشری را سجده نخواهد کرد. معنای تلویحی این حرف این است که با امر خدا به مبارزه برخاسته است. نکته دوم این است که، با مخاطب قرار دادن انسان در مقام اسم نکره، ابلیس به نوعی منزلت و مقام انسان را که مخلوق آفریدگار است، تحقیر می‌کند و با این کار، به تعبیری، به مخالفت با امر خداوند و دشمنی با انسان اقدام می‌کند. نکته دیگر این است که، ابلیس انسان را در آیه ۷۶ سوره ص با ضمیر متصل «ه» خطاب می‌کند و خود را با ضمیر منفصل «انا» و ضمیر متصل «ی» در «خلقتی». کاربرد ضمیر به جای اسامی همان گونه که ساکایدانی خاطر نشان می‌کند، مبین بالا بودن میزان آشنایی و معرفه‌گی است و این بدان معناست که دوربین از زاویه دیدی نزدیک به ابلیس و در واقع از دیدگان او به انسان می‌نگرد. به دیگر سخن، ابلیس از زاویه نگاه خود درباره انسان قضاوت می‌کند و از این روست که در برابری خود با انسان، اول به خود اشاره می‌کند («انا») که از آتش است و بعد به انسان که از گل است و در حکم مرجع ضمیر «ه» محذوف است. اگر این نکته را بپذیریم که زاویه دید به ابلیس نزدیک است، آنگاه کاربرد واژه «انا خیر» که صفت تفضیلی است، از جانب ابلیس مایه شگفتی ذهن خواننده است: در آیات پیشین به صفت کبر و برتری ابلیس اشاره می‌شود و کاربرد واژه «انا خیر» به معنای برتر بودن، در راستا و همخوان با واژگان «استکبر»، «کافرین» و «عالین» قرار دارد.

زوج آیات بعدی عیناً تکرار می‌شود:

قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَاَنَّكَ رَجِيمٌ (۷۷) وَ اَنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِي اِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي

الی یَوْمَ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَأَنْتَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱)
 قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَأَنْتَ رَجِيمٌ (۳۴) وَ أَنْ عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ اِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي
 اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۳۶) قَالَ فَأَنْتَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷) اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸)

اما این دو آیات به لحاظ عبارت‌پردازی مشابه، در بافت دو سوره، معنایی تازه پیدا می‌کنند که با فضا و درونمایه سوره و آیات پسین و پیشین خود متناسبند. از این نظر، پاسخ خداوند به ابلیس مبنی بر خروج از مقام و منزلت خود، با توجه به پاسخ ابلیس در دو سوره، بار معنایی تازه‌ای می‌یابد. در آیه ۷۶ سوره ص، ابلیس خود را با ضمیر منفصل «انا» و ضمیر متصل فاعلی «ی» در «خلقتنی» معرفی می‌کند و انسان را با ضمیر متصل غایب «ه» در «خلقتناه». از این رو، خداوند در آیه ۷۷، در پاسخ به منیت ابلیس، نفرین خود را به صورت «لعنتی» (لعنت من) بیان می‌کند؛ حال آن که، در سوره حجر، نفرین خود را به صورت اسم خاص «اللعتنه» بیان می‌کند که متناسب با بافت سوره است. معنای پاره‌گفته خداوند دو معنای کاربردشناختی متفاوت دارد. میزان تحکم و شدت فرمان خداوند به ابلیس با توجه به نافرمانی و مخالفت ابلیس با اراده الهی، تأثیری فزاینده و دندان شکن دارد. البته هر دو آیه، عباراتی دقیقاً مشابه دارند، ولی لحن، آهنگ و طرز بیان جمله که جملگی در کاربردشناسی زبان مطرح می‌شوند، گویای شدت و حدت فرمان الهی مبنی بر خروج ابلیس از مقام و منزلت خود است. زوج آیات بعدی:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۸۳)
 قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ
 الْمُخْلِصِينَ (۴۰)

این زوج آیات نیز مضمون مشابه دارند، اما نحوه عبارت‌پردازی آنها متفاوت است. در واقع، ابلیس سعی می‌کند پاسخی کامل‌تر و طولانی‌تر بدهد و اندکی از طرح و برنامه خود را برای آینده بشر ترسیم کند: گناهانشان را برای آنها در روی زمین می‌آرایم. این پاسخ در راستای بافت سوره و آیات پیشین قرار دارد. از حیث مناسبت درون متنی آیات نیز، این آیات نسبت به آیات سوره ص، اغوای ابلیس را کامل‌تر بیان می‌کند. زوج آیات پایانی نیز در عین حالی که با بافت دو سوره متناسبند، شرح و تفسیر یکدیگر نیز به شمار می‌آیند:

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵)
 قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۱) اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ اِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ
 الْغَاوِينَ (۴۲) وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳).

نتیجه

با این که در قرآن، مضامین و الفاظ ممکن است، عیناً تکرار شوند، تکرارها ملال‌آور نیستند، بلکه متناسب با ویژگی‌های هر سوره عمل می‌کنند؛ چندان که می‌توان گفت در هر سوره اجزای تکرار شونده با بیان و اسلوبی تازه به کار می‌روند. از این اسلوب تازه به تصریف در بیان یاد کردیم که به نظر می‌رسد با مبحث ساخت مبتدایی و ساختار اطلاعات گفتمان در فراکارکرد متنی هلیدی متناظر است. ساخت مبتدایی، گوینده محور و ساختار اطلاعات گفتمان، شنونده محور است. در ساخت مبتدایی، از میزان همدلی، زاویه دید و نیز حفظ و تغییر موضوع سخن به میان می‌آید. موضوع معمولاً به واسطه معارف یا ضمائر موضوعیت خود را حفظ می‌کند. تغییر در معارف و ضمائر، تغییر در زاویه دید را پیش آورده و میزان همدلی گوینده یا خواننده را تغییر می‌دهد. تغییر در زاویه دید نیز موضوع را تغییر می‌دهد. در واقع، ساخت مبتدایی از جمله عوامل تغییر زاویه دید و میزان همدلی است. در ساختار اطلاعات گفتمان بر نحوه چینش و ارایه اطلاعات در متن تأکید می‌شود. نوع ساخت مبتدایی و نیز چینش اطلاعات در سوره‌های ناظر به داستان قرآنی آفرینش (به ویژه در سوره‌های ص. و حجر) به گونه‌ای است که با این که اطلاعات داستان آفرینش به نوعی در دو سوره تکرار می‌شوند، این تکرارها به دو طرز کاملاً بدیع ارایه شده‌اند. از این حیث، ساخت مبتدایی و ساختار اطلاعات گفتمان با مباحث مطرح در بلاغت قرآنی و به ویژه با علم‌المعانی، متناظر به نظر می‌آید.

Bibliography

- Al- Kawaz, M. K. (1386). *Stylistic of Expressive Ijaz in the Quran*. Trans. Hossein Seidi. Tehran: Sokhan Publication.
- Gundel, N. et al. (1993). "Cognitive Status and the Form of Referring Expressions in Discourse". *Language* 69: 274-307.
- Halliday, M. A. K. (1985). *An Introduction to Functional Grammar*. Edward Arnold Ltd.
- . (1994). 2nd edition. *An Introduction to Functional Grammar*. London, Melbourne and Auckland: Arnold.
- . (2002). *On Grammar*. Continuum, Chap. 7.
- Hinds J. (1984). "Topic Maintenance in Japanese Narratives and Japanese Conversational Interaction", *Discourse Processes* 7: 465-82.

- Jigareh, M. (1383). "Styles of Emphasis in the Quran". *Humanities Journal of Al Zahra*, No 52: 55-73.
- Kotschi, T. (2006). "Information Structure in Spoken Discourse" in *Encyclopedia of Language and Linguistics*. Pdf version. Elssvier Ltd: 4586-4593.
- Miremadi, S. A. and S. Majidi (1385). "Survey on Informative Fuction of Topicalization and Passivization in Persian: A Functional Perspective". *Journal of Language and Literature*, No 30: 7-29
- Mohamad Ebrahimi, Zeinab and Meheyddin Sharifzaseh (1385). "A Survey of Theme/Rheme Relation in English Books: A Functionalist Approach". *Journal of language and Literature*, No 30: 43-57.
- Mosavi Hamedani, S. M. B. (1374). *The Translation of Al Mizan*. Qom: Hozey-e-Elmieh.
- Pahlevannejad, M. R. (1387). "An Analysis and Description of Thematization in Zakani's Cat and Mouse". 4th Seminar of Persian Language and Literature in Guilan University.: 1-9.
- Qorashi, S. A. (1371). *Quranic Qamoos*. Tehran: Islamic Dar-al Hekmat.
- Sakaedani, H. (2004). "The Correlation Between Definite Noun Phrases and Verb Forms in Qur'anic Arrative Texts". *Journal of Quranic Studies*, Vol. 6:2.: 56-68.
- Schub, M. B. (1977). "Focusing and Topicalization in Classical Arabic". *Arabica*, Vol. 24, No. 2. (Jun): 207-210.
- Tsunoda, T. (1991). *Sekai no gengo to Nihon-go*. Tokyo: Kuroshio Shuppan.: 47-8.
- Wansbrough, J. (1988). "A Review on *Studies in Arabic Syntax and Semantics* by Ariel A. Bloch". *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London*, Vol. 51, No. 3.: 548-549.